



اسلام و تشيع در اسپانيا
گذشته، حال و آينده

اسلام و تشیع در اسپانیا

گذشته، حال و آینده

سخنران

دکتر سید احمد رضا خضری

پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل



پژوهشکده ارتباطات
فرهنگی بین‌الملل
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



اسلام و تشیع در اسپانیا گذشته، حال و آینده

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

سخنران: دکتر سید احمدرضا خضری

ویراستار: حبیب رائی تهرانی

صفحه‌آرا: حسین آذری

نوبت چاپ: اول - مهر ۱۳۹۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۵۲۰۰ ریال

چاپخانه: نشر فام

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.

در صورت تخلف پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین‌تر از میدان ولیعصر(عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۴۷۴ - ۱۴۱۵۵ تلفن ۸۸۹۱۹۱۷۷، دورنگار ۸۸۸۹۳۰۷۶ Email: Nashr@ricac.ac.ir

سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر فضای گفتگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلا به جامعه فراهم آید.

نوشتار پیش‌رو، نتیجه نشستی است با عنوان «اسلام و تشیع در اسپانیا؛ گذشته، حال و آینده» با سخنرانی دکتر سید احمدرضا خضری که در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۸۹ در پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل پژوهشگاه برگزار شده است. یادآوری می‌شود، موضوعات مطرح شده از سوی سخنران، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های پژوهشگاه نیست.

مقدمه

بی شک دین و مذهب نقشی اساسی در دگرگونی، بالندگی و تنوع بخشی به فرهنگ و تمدن انسانی داشته است، همچنان که دین اسلام و مذاهب گوناگون آن، شالوده اساسی تمدن اسلامی را تشکیل و شاخه‌های این تمدن را با وجود منابع و سرچشمه‌های گوناگون آن به هم پیوند داده است. بنابراین نه تنها اسلام در پدید آمدن بسیاری از علوم، فنون، ادبیات، هنر، آداب و سنن اجتماعی مسلمانان تأثیر داشته بلکه برخی از معارف و دانش‌ها از دل این دین برآمده است.

مذهب تشیع نیز نقش مؤثری در گسترش حیات معنوی اسلام و باروری و بالندگی آن داشته است و ذخائر معرفتی آن بیش از آن چیزی است که تاکنون بیان شده است؛ به ویژه در جوامع غربی که متأسفانه اطلاعات چندانی در این باره وجود ندارد و آنچه هست از منظری یک‌سویه و اغلب از طریق مستشرقان

و یا منابع غیرشیعی انتقال یافته و از منابع شیعی کمتر بهره برده شده است؛ این حقیقتی است که سال‌ها پیش، شماری از اسلام‌شناسان و شیعه‌پژوهان اروپایی بر آن صحه نهادند.

روابط ایران و اسپانیا در همهٔ زمینه‌ها خاصه در حوزه فرهنگ و اندیشه، ریشه در صدها سال پیش دارد. تردیدی نیست که اولین زمینه‌های حضور چشمگیر و فعالیت آشکار ایرانیان در اسپانیا به ماجرای لشگرکشی مسلمانان و فتح آن سرزمین بازمی‌گردد. در این رویداد بزرگ تاریخی که نقطه عطف و سر آغازی نو در تاریخ اسپانیا به شمار می‌رود، شمار قابل توجهی از ایرانیان که سرزمین خودشان چند دهه پیش‌تر به تصرف مسلمانان در آمده بود، در قالب یگان‌های فتح، آهنگ اسپانیا کردند و نقشی جدی در این ماجرا ایفا کردند.

با وجود آن‌که دو کشور ایران و اسپانیا از یکدیگر فاصله مکانی بسیاری دارند، اما در عرصه تاریخ از علقه‌های مشترک و عمیق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برخوردارند؛ به‌ویژه که اسپانیا از معدود کشورهای اروپایی است که همواره سیاستی معتدل و سنجیده در قبال ایران اتخاذ کرده است. این کشور ضمن حفظ بی‌طرفی در رویدادهای مهم تاریخ ایران در تحریم اقتصادی امریکا علیه ایران مشارکت نکرد و در چالش‌های مرتبط با انرژی هسته‌ای و مسائل اخیر کشور نیز همواره جانب احتیاط و رفتاری دور از احساسات اتخاذ نموده است. همچنانکه در چارچوب اتحادیه اروپا نیز نه تنها هیچگونه قطعنامه و یا اقدامی را بر ضد ایران پیشنهاد نکرده بلکه در تنش‌های ایجاد شده بین آن اتحادیه و ایران نقش مثبت و سازنده‌ای در جهت عادی‌سازی روابط ایفاء نموده است.

بنابراین تحولات سال‌های اخیر نشان می‌دهد که ایران و اسپانیا از ظرفیت‌های لازم برای توسعه همه‌جانبه در عرصه روابط علمی و فرهنگی برخوردارند. همچنین جایگاه مهم ایران در منطقه خاورمیانه و ظرفیت‌های

علمی و فرهنگی آن از یکسو و توانمندی‌های علمی و فرهنگی اسپانیا و موقعیت آن در اتحادیه اروپا از سوی دیگر و خصوصیات و قرابت‌های فرهنگی و اجتماعی و روحیات اخلاقی دو ملت و از همه مهم‌تر حضور اسلام و تشیع و وجود کرسی‌های اسلام‌شناسی، در چندین دانشگاه مهم این کشور می‌تواند نویدبخش توسعه روزافزون روابط مشترک باشد.

بر این اساس بررسی پیشینه حضور اسلام و تشیع در اسپانیا و پرداختن به زمینه‌ها، علل و عوامل و پیامدهای این موضوع در محافل علمی و مراکز پژوهشی همواره ضرورتی انکارناپذیر بوده و هست. از همین رو گروه مطالعات فرهنگی جهان اسلام پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل، نشستی را با عنوان «اسلام و تشیع در اسپانیا؛ گذشته، حال و آینده» با حضور محقق ارجمند جناب آقای دکتر سید احمدرضا خضری، رایزن فرهنگی سابق ایران در اسپانیا و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران که در این زمینه مطالعات جامعی داشته‌اند، برگزار می‌کند.

ظهور اسلام و تشیع در اسپانیا؛ فرازاها و نشیب‌ها، وضعیت کنونی فرهنگی و اجتماعی مسلمانان اسپانیا، تبیین تعامل جاری فرهنگی ایران و اسپانیا و چشم‌انداز تعامل فرهنگی ایران و اسپانیا در آینده از مهم‌ترین محورهای مورد بحث در این نشست است.

امیدواریم این اقدام بتواند بر شناخت وضعیت مسلمانان این کشور و مناسبات فرهنگی و اجتماعی آنان با ج.ا. ایران تأثیر مثبتی بگذارد و مورد توجه محققان این حوزه قرار گیرد.

گروه مطالعات فرهنگی جهان اسلام
پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل

اسلام و تشیع در اسپانیا گذشته، حال و آینده

دکتر سید احمدرضا خضری

به صلاحدید دوستان و همکاران پژوهشکده، بنا بر این شد که موضوع این نشست را به تشیع و اسلام در اسپانیا و تأکید بر رویکردهای فرهنگی و سیاست‌های فرهنگی کشورمان در اسپانیا در گذشته، حال و آینده اختصاص دهیم. این موضوع عمومی و البته پرداختن به آن از یک جهت آسان و از جهت دیگر مشکل است، یعنی سهل و ممتنع است و چون دایره بحث بسیار گسترده است، اگر بخواهیم گذرا به آن پردازیم، آسان خواهد بود ولی اگر بخواهیم به صورت تخصصی به آن پردازیم نیاز به زمان بسیار بیشتری خواهیم داشت وگرنه نمی‌توانیم به همه جنبه‌های آن پردازیم. از این رو تلاش خواهیم کرد در مهلت مقرر محورهای عمده مباحث مورد نظر را عرض کنم. برای اینکه بتوانیم وضعیت کنونی مسلمانان و شیعیان را در اسپانیا مورد بحث و بررسی قرار دهیم،

طبیعتاً لازم است که به‌عنوان درآمد و مقدمه این بحث، وضعیت اسلام، مسلمانان و شیعیان را در این کشور بسیار مهم، در گذشته آن مورد بررسی و مبنای کار قرار دهیم و بر اساس این مبنا به وضعیتی که در حال حاضر در آن به‌سر می‌برند بپردازیم. برای هر کسی که با نام اسپانیا و با کلمه اندلس آشنایی دارد، این سؤال مهم وجود دارد که چرا، چگونه و طی چه فرایندی مسلمانان وارد اسپانیا شدند؟ و چه مدت بر این کشور فرمانروایی می‌کردند؟ در صورتی که آنها توانستند یک حکومت و فرمانروایی طولانی مدت حدود ۷۰۰ ساله را در این کشور داشته باشند، پس چرا وضعیت کنونی اسلام و مسلمانان در آن کشور به‌گونه‌ای است که حتی شمار مسلمانان، شیعیان و وضعیت اسلام در آنجا از کشوری مثل آلمان که هیچ‌وقت اسلام در قالب فتوح وارد آنجا نشده است، به مراتب پایین‌تر است و یا چرا شمار و وضعیت مسلمانان در این کشور از کشوری مثل انگلستان که هیچ‌وقت مسلمانان در قالب فتوح و لشکرکشی وارد آنجا نشده‌اند و بر آنجا سلطه‌ای هم نداشته‌اند، بسیار پایین‌تر است. چه اتفاقاتی در اسپانیا به وقوع پیوسته که وضعیت مسلمانان امروزی در حد و اندازه کشورهای درجه سوم اروپا است؟ به این دلیل لازم است که نخست نگاهی به چگونگی ورود مسلمانان به این سرزمین بیندازیم و بعد دوره‌های مختلفی که مسلمانان در آنجا پشت سرگذاشته‌اند را مرور کرده و بعد به علل و عوامل مهمی که باعث اخراج مسلمانان از سرزمین اسپانیا شد، بپردازیم تا بتوانیم وضعیت کنونی مسلمانان این کشور را درک کنیم و پاسخ پرسش مهمی که مطرح شد را بیابیم. وقتی که صحبت از کشور اسپانیا می‌شود، در واقع شبه‌جزیره‌ای را در نظر می‌گیریم که بیش از سه طرف آن به‌وسیله آب محاصره شده است و تنها از ناحیه شمال‌شرق با خشکی مرتبط است نام آن

شبه‌جزیره، «ایبری» است. سال‌ها پیش از میلاد مسیح قومی وارد این شبه‌جزیره شدند که نام آنها «ایبر» بود، به همین دلیل است که به این شبه‌جزیره ایبری می‌گویند؛ که تنها در ناحیه شمال‌غربی به اندازه ۶۵۰ کیلومتر با خاک فرانسه در ارتباط است و مابقی اطراف آن را آب فراگرفته، قسمتی که با فرانسه مرتبط می‌باشد؛ از سلسله جبال بسیار مرتفعی تشکیل شده که به جبال «پیرنه» مشهور است، فرانسوی‌ها و اسپانیایی‌ها به آن «Los pireneos» می‌گویند. این کوه‌ها در نواحی مرکزی، بسیار مرتفع‌تر از حاشیه‌ها هستند. چهار گذرگاهی که در نواحی شرق و غرب این کوه‌ها وجود داشته است، این شبه‌جزیره را به خاک فرانسه مرتبط می‌کرده که از دیرباز رفت و آمد از این مسیرها به کشور فرانسه صورت می‌گرفته است. در پایین شبه‌جزیره یک تنگه بسیار مشهور و استراتژیک، از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی وجود دارد که در تاریخ، از جایگاه مهمی برخوردار بوده است و نام آن «جبل الطارق» می‌باشد. دلیل نامگذاری این تنگه این است که کوه بلندی در قسمت جنوب این شبه‌جزیره وجود دارد که به کوه طارق مشهور است؛ بعد از ورود فرمانده مشهور مسلمانان «طارق ابن زیاد» این کوه را به نام او نامگذاری کردند و این تنگه نیز به نام او «تنگه جبل الطارق» نامگذاری شده است، اسپانیایی‌ها به آن «Estrecho de gibraltar» می‌گویند. مسلمانان از سمت منتهی‌الیه شمال‌غرب آفریقا با عبور از این تنگه وارد شبه‌جزیره ایبری شدند. انگیزه‌های مهمی که مسلمانان را به اینجا کشاند، متأسفانه انگیزه‌های چندان مطلوبی نیست، حتی از آن نوع انگیزه‌هایی نیست که مسلمانان را به فتح کشور ایران و یا سرزمین‌های شام کشانده بود. متأسفانه شهرت‌طلبی، مقام‌طلبی، منفعت‌طلبی، کسب غنیمت و در یک کلام منافع سیاسی و مالی بر انگیزه‌های مسلمان‌ها غلبه دارد. این موارد، انگیزه اولیه آنها

شد و تنها در لایه‌های پنهانی آن، انگیزه‌هایی از قبیل گسترش اسلام و انجام وظایف دینی وجود داشت. با مطالعه عمیق و دقیق حوادث تاریخی آن زمان به انگیزه‌های نامطلوب و غیرقابل پذیرش از نظر دین اسلام پی می‌بریم به‌همین دلیل این انگیزه‌ها توانست از همان روز اول بنای یک‌سری از مخالفت‌ها، ناهمگونی‌ها و ناسازگاری‌ها را با مسلمانان پدید آورد. چنانکه ساکنان این شبه‌جزیره نیز از همان ابتدا در برابر مسلمانان عکس‌العمل منفی نشان دادند و از همان روز اول در این فکر بودند که سرزمین خود را از مسلمانان پس بگیرند. مردمانی که در این سرزمین ساکن بودند بعدها با مطالعه اسلام دریافتند که مسلمانانی که به آنجا آمده‌اند، از نوع پیروان و علاقه‌مندان به «پیامبر(ص)» و یا «حضرت علی(ع)» نیستند. آنها کسانی نبودند که از منطق، شیوه و سیاست پیامبر(ص) و امام علی(ع) در گسترش اسلام پیروی کنند. این گروه کسانی بودند که از منطق و سیاست «ولید بن عبدالملک اموی» و حجاج تبعیت می‌کردند و از میراث همان امویانی بودند که «امام حسین(ع)» را به شهادت رساندند. همان‌هایی که قیام‌های شیعیان را سرکوب کردند، امویانی که با زور، نیرنگ و خدعه حکومت را از دست حضرت علی(ع) بیرون کشیدند. این امویان با نیروها و انگیزه‌های نامطلوب خود وارد شبه‌جزیره ایبری شدند. اگر خطبه طارق ابن زیاد را (اولین فاتح اندلس) که در برخی از منابع تاریخی ثبت شده بخوانیم، که البته اشخاصی در صحت انتساب این خطبه شک دارند، اما می‌توان گفت که مضمون این سخنان از سوی این شخص نقل شده، شاید ادبیات ظاهری آن از سوی طارق ابن زیاد نباشد، زیرا طارق بربری بود و حدود چهار - پنج سال بیشتر از مسلمان شدنش، نمی‌گذشت که وارد این شبه‌جزیره شد و آن‌را به تصرف خود درآورد. در نتیجه ممکن است کسی که

این مدت کوتاه وارد جریان‌های مسلمانان شده است، نتواند عربی را فصیح و بلیغ بیاموزد و چنان خطبه‌ای که «مقری» در کتاب *نفع الطیب* آورده را ایراد کند؛ اما مضمون این خطبه را می‌توانسته بیان کرده باشد که مقری بعدها آن را به ادبیات خودش بازنویسی کرده است. اگر این خطبه را کامل بخوانیم خواهیم دید که طارق ابن زیاد در آن از انگیزه‌ها و اهداف الهی یا دینی و یا برای گسترش دین اسلام و هدایت مردم سخنی به میان نمی‌آورد؛ بلکه حتی سخنانی در این خطبه وجود دارد که شرم‌آور است. برای مثال وی گفته: «در این سرزمین، زیبارویان و غنائم فراوانی وجود دارد که خداوند آنها را نصیب ما کرده و ما باید این سرزمین را تصرف کنیم و به چنین نعمت‌هایی دست پیدا کنیم.» مردم آنجا بعد از مدتی متوجه شدند که این مسلمانان اهداف دینی و اسلامی ندارند؛ اگرچه هدفشان در لایه‌های زیرین، گسترش دین اسلام است اما در لایه‌های بیرونی چیزهایی از این قبیل می‌باشد. بنا بر این طبیعی بود که از همان روزهای نخست ساکنان این سرزمین در برابر مسلمانان موضع بگیرند و عکس‌العمل نشان دهند. مردم از همان آغاز، اتحادیه بازپس‌گیری اندلس را تشکیل دادند. مسلمانان از جبل‌الطارق وارد این سرزمین شدند (اینجا در حال حاضر شهر کوچکی است که در اختیار انگلیسی‌ها است) و بلافاصله حرکت خود را به سمت مناطق دیگر در شمال اسپانیا ادامه دادند؛ مسلمانانی که وارد جبل‌الطارق شدند با کمک و راهنمایی یهودیان تبعیدی در شهر سبتّه، راه شمال اندلس را در پیش گرفتند و به سرعت به سمت پایتخت اندلس آمدند. پایتختی که در آن زمان مسلمانان آن را «طلیطله» می‌گفتند و امروزه به آن شهر «Toledo» می‌گویند و در ۷۰ کیلومتری جنوب‌غربی مادرید قرار دارد. آن زمان این شهر پایتخت اندلس بود. مسلمانان به سرعت این شهر را تصرف کردند و فتوحات خود را

در این نواحی دنبال نمودند و به سمت شمال آمدند و از منطقه «ساراگوسا» وارد فرانسه و حتی جنوب فرانسه شدند. آنگونه که در برخی روایات آمده هدفشان این بود تا در قالب یک رؤیای شگفت‌آور، پس از تصرف فرانسه از طریق شمال ایتالیا، مناطق مرکزی اروپا را درنوردند سرانجام قسطنطنیه را تصرف نمایند. زیرا این شهر سال‌ها بود که در برابر مسلمانان مقاومت می‌کرد و آن زمان پایتخت روم شرقی بود. این از آرزوهای «موسی بن نصیر» فاتح دوم اندلس بود. اما در سال ۱۱۴ هجری در خاک فرانسه در یک نبرد سرنوشت‌ساز به نام نبرد «بلاط الشهداء» مسلمانان شکست خوردند و تا پشت کوه‌های پیرنه عقب‌نشینی کردند و از آن به بعد از ادامه حرکتشان به سمت فرانسه و دیگر جاهای اروپا صرف‌نظر کردند. حرکت مسلمانان اینگونه بود که سمت شمال اندلس را که مناطقی بسیار کوهستانی، صعب‌العبور و پر برف و باران بود، رها کردند. مسیحیانی که نمی‌خواستند سلطه مسلمانان را بپذیرند؛ آرام آرام در این مناطق اتحادیه‌هایی در برابر مسلمانان تشکیل دادند. باری مسلمانان که از سال ۹۲ هجری وارد اندلس شدند تا حدود پایان قرن نهم هجری یا تا ۴۹۲ میلادی در اندلس ماندند. اما هیچ‌گاه نتوانستند بر مناطق شمالی تسلط کامل پیدا کنند و مسیحیان این مناطق که سرزمینشان بسیار محدود بود؛ آرام آرام با برنامه‌ریزی‌های صبورانه بر ضد مسلمانان فعالیت کردند و آرام آرام مناطق شمالی و بعد شمال‌مرکزی و بعد در نهایت مرکز اندلس و نیز مناطق شمال‌شرقی را از مسلمانان پس گرفتند و مسلمانان را در طی سده‌های بعد، از همان‌جایی که وارد شده بودند، بیرون راندند؛ یعنی تقریباً بعد از گذشت ۷۰۰ سال مسلمانان مجبور شدند از همان مسیری که وارد شده بودند سرزمین اندلس را ترک کنند و به شمال آفریقا، به کشور مغرب‌امروزی، الجزایر و

تونس که در همسایگی آنجا است، بازگردند. اکنون پرسش اساسی اینست که چرا مسلمانان نتوانستند این سرزمین بسیار مهم و حیاتی را حفظ کنند؟ سرزمینی که شاید از نظر موقعیت استراتژیکی و سیاسی مهم‌ترین سرزمین تصرف‌شده مسلمانان به شمار می‌رفت. بعد از اینکه مسلمانان در این مکان مستقر شدند و حدود ۷۰۰ سال از حضور آنان گذشت، تا به امروز مسلمانان چه وضعیتی پیدا کردند و چه شرایطی را پشت سر نهادند؟ چگونه مسلمانان در موقعیت کنونی قرار گرفتند؟

در واقع عوامل اخراج مسلمانان از ایبری را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد؛ یک دسته از این عوامل، عوامل طبیعی، جغرافیایی یا ژئوپلیتیکی در شبه‌جزیره ایبری بود. دسته دیگر عوامل داخلی بود که مسلمانان در طی این چند سال با آن روبرو بودند و دسته دیگر عوامل بیرونی است. در مورد اول باید گفت که شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی این شبه‌جزیره، یکی از مهم‌ترین عوامل اخراج مسلمانان از شبه‌جزیره است. زیرا اگر نقشه کلی دنیا را در نظر بگیریم؛ تقریباً تمام سرزمین‌های اسلامی به صورت پیوسته و به هم متصل می‌باشند یعنی از «کاشغر» که شرقی‌ترین نقطه چین می‌باشد (ایالت سین‌کیانگ امروزی) تا شمال‌غربی‌ترین نقطه افریقا، تمام سرزمین‌های اسلامی متصل به هم هستند. هیچ نقطه انشعاقی بین این سرزمین‌ها به‌غیر از رودخانه‌ها وجود ندارد. تنها سرزمینی که جدا از بیکره اسلام بود، اندلس بود و نیز جزیره سیسیل که در دریای مدیترانه و دهانه ایتالیا قرار دارد. جزیره سیسیل و شبه‌جزیره ایبری، مکان‌هایی هستند که به دلیل همین جدایی بعد از مدتی از بیکره سرزمین‌های اسلامی جدا شدند و به تبع آن اقتدار سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و معنوی اسلام نیز از این مناطق برافتاد. نکته دیگر در این مورد به اوضاع جغرافیایی داخلی شبه‌جزیره ایبری بازمی‌گردد؛

شبه‌جزیره ایبری دارای سلسله کوه‌هایی در نواحی شمال به‌نام «پیرنه»، رشته کوه‌هایی در نواحی مرکزی به نام «سیرامورنا» و رشته کوه‌هایی به نام «سیرانبادا» در نواحی جنوب می‌باشد. این سه رشته کوه از نظر جغرافیایی نقشی حیاتی در تاریخ اندلس داشته و اکنون نیز دارند. این مناطق همیشه پناهگاه شورشیان، سرکشان و کسانی بود که نمی‌خواستند زیر بار حکومت اندلس بروند. اکنون نیز کسانی که به‌نام جدایی‌طلبان «باسک» مشهورند در همین مناطق کوهستانی هستند. منطقه «Navarra» و منطقه «Pais Vasco» که محل فعالیت جدایی‌طلبان باسک است در همین مناطق قرار دارد که با استفاده از همین موقعیت و نفوذناپذیری این کوه‌ها به مبارزه خودشان با دولت‌ها اسپانیا ادامه داده‌اند. در آن زمان نیز کسانی که نمی‌خواستند در برابر مسلمانان تسلیم شوند از این کوه‌ها به‌ویژه کوه‌های پیرنه که دامنه آن به سمت «آستوریاس» نیز کشیده شده، استفاده می‌کردند. جبال پیرنه حدود ۵۰۰ کیلومتر به داخل خاک اندلس کشیده شده است و به نام جبال «آستوریاس» یا «آشتوریاس» مشهور است و به پناهگاه مسیحیانی که می‌خواستند برای بازپس‌گیری اندلس اقدام کنند تبدیل شده بود. همچنین شورشیان از کوه‌های ناحیه مرکزی و جنوب استفاده می‌کردند؛ مثلاً یکی از شورشیان که «عمر بن حفصون» نام داشته و بیش از ۵۰ سال بر ضد حکومت مسلمانان در اندلس فعالیت می‌کرد و جنبش عظیمی را در برابر آنها راه‌اندازی نمود، از کوه‌های مناطق جنوب شرقی استفاده می‌کرد و سال‌ها در همان‌جا پناه گرفته بود و توانست در برابر مسلمانان مقاومت کند. بنابراین، اول عوامل طبیعی و انقطاع ژئوپلیتیکی شبه‌جزیره ایبری بود؛ دوم اوضاع جغرافیایی که از عوامل بسیار مهم و اساسی برای عدم استقرار حکومت مسلمانان بود. در بخش عوامل درونی نیز می‌توان موارد متعددی را نام برد که در سقوط اندلس و بازپس‌گیری آنجا تأثیر

داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین این عوامل، انگیزه‌های فتح بود. زیرا انگیزه‌ها خالصانه و مبتنی بر مبانی دینی و اسلامی نبود و غنیمت‌جویی و شهرت‌طلبی بر آنها غلبه داشت. طارق ابن زیاد غلام «موسی بن نصیر» بود. موسی بن نصیر کسی بود که توانست اقتدار مسلمانان را در مناطق شمالی افریقا مستقر کند و بنا به دلایل زیاد به فکر فتح شبه‌جزیره ایبری افتاد و تصمیم گرفت تا اندلس را فتح کند. او پیش از اینکه وارد شبه‌جزیره ایبری شود، غلامش طارق را برای این کار فرستاد و طارق با سرعتی حیرت‌انگیز بر «تولدو» پایتخت اسپانیا غلبه کرد. دورتا دور شهر تولدو، رودخانه مشهوری به نام «ریو تاخو» وجود دارد که مسلمانان به آن رودخانه «تاژ» می‌گفتند. شهر تولدو در آن زمان پایتخت اندلس بود. طارق، این شهر استراتژیک و مهم را به سرعت فتح کرد. وقتی موسی بن نصیر متوجه این موضوع شد، با لشکری دیگر وارد اسپانیا شد که در کار فتح، از طارق عقب نماند و خواست که در ماجرای فتح اندلس دست داشته باشد. وقتی به طارق رسید به‌جای تقدیر و تشکر از وی به سبب سرعت عمل او در فتوح، دستور داد او را به درون سیاهچالی در همان شهر بیندازند؛ زیرا نمی‌خواست که فتح این شبه‌جزیره مهم و این اقدام افتخارآمیز به نام طارق ثبت شود و اگر طارق با زیرکی خود ماجرا را به خلیفه خبر نداده بود، موسی بن نصیر قصد کشتن وی را نیز داشت. اگر نیت کسی خالصانه و دینی باشد و با اهدافی باشد که مسلمانان اولیه برای فتح ایران و شامات اقدام کرده بودند نباید با طارق بن زیاد اینگونه رفتار می‌کرد. طبیعتاً این اقدام، رقابت‌جویانه و مبتنی بر کسب شهرت و منفعت‌طلبی بود. مسیحیان نیز از این انگیزه‌های ناسازگار که از درون، قدرت مسلمانان را با اختلال روبرو می‌کرد، با خبر بودند. از این رو به آنان نگاه منجی نداشتند. اعراب نیز ایران را فتح کردند ولی ایرانی‌ها با آنان کنار آمدند و حتی

پس از مدتی کوتاه، ایرانی‌ها در فتوحات مسلمانان شرکت کردند. در فتح ایران، مردم، اعراب (مسلمانان) را منجی خود می‌دیدند. ولی مردم ساکن اندلس آنان را منجی خود ندانستند و به آنها به عنوان قومی بیگانه، اشغالگر و مهاجم نگاه می‌کردند و از این جهت مردم اندلس هیچگاه در سطح گسترده و عمیق با مسلمانان آمیخته نشدند. مردم اندلس از مسلمانان کناره گرفتند و خود را صمیمانه با جامعه اسلام تطبیق نمی‌دادند. البته عده‌ای از مردم این سرزمین به اسلام روی آوردند که با مسلمان شدن شماری از آنان، با پدیدآمدن چهره‌های بسیار برجسته‌ای در تاریخ و تمدن اسلام روبرو هستیم. چهره‌های برجسته‌ای مانند «ابن عربی»، «ابن ماجه»، «ابن رشد» و خیلی از کسان دیگری که دانشمند، حکیم، فیلسوف، منجم، مورخ، محدث و سیره‌نگار برجسته بودند. در ایران، مردم با مسلمانان ممزوج شدند و خود را صاحب دین دانستند و آن را به‌عنوان دین خود پذیرفتند و نهایتاً با آن کنار آمدند ولی به دلیل همان انگیزه‌هایی که مسلمانان در آغاز داشتند، این اتفاق در سرزمین اندلس نیفتاد. از عوامل درونی همچنین باید به ابتذال فکری و معنوی اشاره کرد که مسلمانان در طی سال‌های بعد با آن روبرو شدند. مسلمانانی که با این انگیزه آمده بودند خیلی زود در دام فسادی که برای آنان به‌وجود آورده بودند، گرفتار شدند. یک مسابقه عجیب بین فاتحان مسلمان درگرایش به سمت مسیحی‌ها پدید آمده بود که همین گرایش، زمینه‌های ابتذال فکری را پدید آورد. ابتذال فکری به‌گونه‌ای در اندلس رشد کرد که حتی افرادی مثل «ابن خلدون» را تحمل نکردند. ابن‌خلدون دانشمند و مردم‌شناس برجسته مسلمان بود و یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های پرورش یافته اندلس به شمار می‌رود. آن جامعه ابن‌خلدون را قبول نکرد و او وادار به مهاجرت شد و یا «ابن هانی» شاعر و دانشمند برجسته شیعی را نیز

تحمل نکرد و او هم از آن سرزمین وادار به مهاجرت شد. به همین صورت «ابن مسره» فیلسوف برجسته را نیز وادار به مهاجرت از آنجا کرد. در دوره‌های بعد، ابتذال فکری به گونه‌ای شد که رقابت‌های فکری و عقیدتی در بین مسلمانان پدید آمد. احزاب و مذاهب گوناگون با هم در حال اختلاف بودند و علیه همدیگر فعالیت می‌کردند به گونه‌ای که آنها همدیگر را تکفیر می‌کردند و همین تکفیرها سبب شد ابن‌خلدون از آنجا فرار کند. «ابن خطیب» که خود زمینه فرار ابن‌خلدون را فراهم کرده بود، به همین بلا گرفتار شد و آثار وی را به آتش کشیدند. چندین بار در اندلس این اتفاق افتاده بود که آثار دانشمندان گوناگون را آتش می‌زدند به گونه‌ای که دانشمند مجبور به فرار می‌شد تا آثار او و کتاب‌هایش را به آتش نکشند. این‌ها آثار همین ابتذال فکری بود. از عوامل درونی دیگر می‌توان به استبداد و فساد اخلاقی حکمرانان اندلس اشاره کرد. عموم کسانی که در اندلس به حکومت رسیدند، حاکمان مستبد و فاسدی بودند. برای مثال در دوره امویان برخی از حکمرانان به قدری در فساد و استبداد غوطه‌ور بودند که آثار بسیار نامبارکی را در شبه‌جزیره ایبری در دوره اسلامی از خود به‌جا گذاشتند به گونه‌ای که آدمی از آوردن نام آنها به عنوان یک حاکم مسلمان شرمگین می‌شود. مسلمانان در آنجا هشت دوره حکومتی داشتند. دوره دوم آنها دوره امویان است که حدود ۳۰۰ سال، از سال ۱۳۸ هجری تا اوایل سده پنجم به طول انجامید. در این دوره شاخه‌ای از امویانی که در شام ساقط شده بودند و از تبار مروان حکم بودند، در اینجا به عنوان حکومت امویان، قدرت را در دست داشتند. یکی از این حاکمان که نامش حکم دوم بود، جنایتی در شهر تولدو مرتکب شد، که بسیار شرم‌آور است. تولدو در دوره امویان شهری بسیار نافرمان بود؛ به دلیل اینکه این شهر پایتخت اندلس بود وقتی که مسلمانان بر

اندلس غلبه پیدا کردند این شهر را رها کردند و شهر «قرطبه یا Cordoba» را به عنوان پایتخت انتخاب کردند. مسلمانان جز در آغاز هیچ زمان دیگری تولدو را پایتخت قرار ندادند. مردم تولدو از این وضع ناراضی بودند و با مردم متعصب «کوردوبا» حالت رقابت پیدا کرده بودند و نافرمانی‌هایی صورت می‌گرفت. یکی از این نافرمانی‌ها از سوی گروهی مسلمان صورت گرفت. مردم آنجا بعد از گذشت ۳۰۰ - ۲۰۰ سال از تسلط مسلمانان، دیگر مسلمان شده بودند که به «مولدون» مشهور هستند. مولدون مسلمانانی بودند که از نسل مسلمان‌های مهاجر و بومیان اسپانیا پدید آمده بودند و همین افراد، قیامی را با نام «قیام مولدون» به وجود آوردند. یک شب از سوی حکم اول، مهمانی به بهانه آشتی با مردم و ولیعهد شدن پسر حکم به نام «عبدالرحمن» برپا شد و همه را برای این جشن دعوت کردند. سران شهر که عموماً از مسلمانان تشکیل می‌شدند به این جشن آمدند. قلعه عظیمی که در حاشیه شهر به عنوان مقر فرمانروایی حاکم شهر ساخته بودند، بسیار عظیم بود و از همان ابتدا روی این قلعه برای سرکوبی شهر کار می‌کردند. این قلعه به‌گونه‌ای طراحی شده بود که از درهای این قلعه گروه گروه مردم و سران می‌توانستند به مهمانی وارد شوند و از در دیگر بعد از مهمانی بیرون بروند؛ این در حالی بود که هر کسی به داخل این قلعه می‌آمد زنده نمی‌ماند؛ زیرا در خروجی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که به خندق عظیمی منتهی و مردم را ۱۰ و ۲۰ نفره وارد این قلعه می‌کردند و در میان سروصدای عجیب طبل‌ها، مزمارها و عودهایی که به نشانه جشن برپا کرده بودند؛ از طرف دیگر گروه‌های مردم را گردن می‌زدند و به داخل آن خندق می‌انداختند که این واقعه، در تاریخ اندلس به واقعه حفره مشهور است که در یک شب حدود ۱۰۰۰ نفر از سران شهر را گردن زدند. این

واقعه هولناک و فاجعه‌بار برای سرکوبی شهری که عموماً مسلمان بودند، نشان‌دهندهٔ اخلاق فاسد حکمرانان مستبد و ظالم بود. نمونه دیگری را «منصور ابن ابی عامر» که یکی از حاجبان دوره اموی بود، انجام داده که در اواخر دوره امویان از حدود سال ۳۵۰ به بعد یک سلطه جابرانه در دستگاه اموی به دست آورد. این شخص که همه کاره خلیفه بود، وی را از نظرها پنهان ساخته بود. یکی از کارهای او در یکی از شهرهای اسپانیا به نام «سانتیاگو دکمپستلا» که شهری بسیار مقدس برای کل مسیحیان و اسپانیایی‌هاست. این شهر به این جهت مشهور است که به عقیده مسیحیان مقبره «یعقوب» برادر ناتنی «حضرت عیسی» در آنجا قرار دارد و به همین منظور اسپانیایی‌ها به این شهر «سانتیاگو» و مسلمانان در دوره سلطه خود به آن «شانت یاقب» (سنت یعقوب) می‌گفتند. هم اکنون نیز این شهر برای آنان بسیار مهم است و از سراسر اسپانیا، از مناطق جنوب و از پرتغال راههایی وجود دارد که مشهور به راههای منتهی به شهر سانتیاگو دکومپستلا است و مردم با پای پیاده از این راهها به سمت این شهر می‌روند و خودشان این عمل را مانند حج می‌دانند و می‌گویند اگر این مسیر را پیاده طی کنیم، ثواب بیشتری دارد. اگر از اروپا به سمت این شهر بیاییم مردم را با چوبدستی‌های مخصوصی مشاهده می‌کنیم که با پای پیاده به سمت این شهر در حرکتند. در تمام مدت حکومت مسلمانان، به این مقبره آسیبی نرسید. در تاریخ نیز در هیچ جای دنیا مسلمانان هیچ مقبره‌ای از مکان‌های مقدس مسیحیان را ویران نکردند؛ مگر مردمی که مسلمان شده بودند، کلیسای خود را می‌فروختند و مسلمانان آنها را به مسجد تبدیل می‌نمودند. اما منصور ابن ابی عامر به آن مکان حمله کرد و مقبره سانت یاقب را ویران کرد و کلیسا را به آتش کشید و اهانتی به این مقبره کرد که مبنای مهم حرکت مسیحیان برای

بازپس‌گیری اندلس از دست مسلمانان شد. این استبدادها و رفتارهای همراه با فساد مدیریتی و اخلاقی و بدتر از همه اینکه عموم آنها گرفتار زنان مسیحی شده بودند، عامل مهمی در سقوط اندلس است. به عنوان مثال منصور ابن ابی عامر خود گرفتار عشق به یک زن مسیحی شده بود و با او ازدواج کرد. وقتی این زن را وارد دربار خود کرد، او به عنوان ستون پنجم مسیحیان عمل می‌کرد و اخبار امویان را به مسیحیان منتقل می‌ساخت. این‌گونه ضعف‌ها گویی پاشنه‌آشیل مسلمانان در اندلس بود.

از عوامل بیرونی سقوط مسلمانان در اندلس نیز یکی این بود که مسلمانان هیچ‌گاه نتوانستند سلطه کامل مسیحیان را از این سرزمین براندازند. مسیحیانی که از ابتدا نمی‌خواستند زیر سلطه مسلمانان باشند در نواحی شمال در اطراف مقبره سانت یاقب و در پناه کوه‌های «آستوریاس» و «پیرنه» مستقر شدند و بعد صبورانه و با شکیبایی منتظر ماندند تا فرصت مناسب پیش بیاید. در دوره‌های بعد که مسلمانان گرفتار مسائل داخلی و ضعف و فساد شدند؛ آنها آرام آرام شروع به بازپس‌گیری مناطق خود کردند. در همین جهت اولین منطقه‌ای که موفق به بازگرفتن آن شدند «قشتاله» یا به گفته اسپانیایی‌های امروزی منطقه «کاستیا ای لیون» بود. این گام اول آنها بود. در مرحله بعد توانستند بخشی از شمال شرق اندلس را به نام «آراگون» که مرکز آن امروزه شهر مهم «ساراگسا» است (شهری که مسلمانان به آن «سرقسطه» می‌گفتند) باز پس بگیرند. در گام بعدی ناحیه‌ای را پس گرفتند که مسلمانان به آن «قتلونیه» می‌گفتند و امروزه به نام ایالت «کاتالونیا» مشهور است که مرکز آن اکنون شهر مهم «بارسلون» (برشلونه) است. وقتی که مسیحیان این مناطق را از مسلمانان پس گرفتند قدرتشان به اندازه‌ای شده بود که بتوانند در برابر مسلمانان به‌طور جدی

مقاومت کنند. همین امر زمینه‌ساز تشکیل دولت‌های مسیحی در منطقه کاتالونیا، آراگون و قشتاله شد و این دولت‌ها به نوبه خود توانستند به عنوان عامل بیرونی برای بازپس‌گیری اندلس مبنای کار قرارگیرند. بازپس‌گیری این مناطق در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری بود. در قرن پنجم هجری در بخش‌های دیگر اروپا از قبیل ایتالیا و ترکیه امروزی که در آن زمان به آن امپراطوری «بیزانس» می‌گفتند، اتفاقاتی می‌افتاد. یکی از اتفاقات بسیار مهمی که در آنجاها افتاد، پیدا شدن زمینه‌های آغاز جنگ‌های صلیبی بود. جنگ‌هایی که مبنای اصلی آنها فرامین پاپ بود. پاپ (اوربان) فرمانی صادر کرد که در آن نبرد برای بازپس‌گیری سرزمین‌های مسیحی از دست رفته به وسیله مسلمانان را واجب دانست و اعلام کرد که هر کس در این راه کشته شود، شهید است. در این موقعیت که فرمان صادر شد، تعداد زیادی از مسیحیان شروع به تشکیل اتحادیه‌هایی برای بازپس‌گیری نماد اصلی مسیحیان یعنی بیت‌المقدس کردند. بیت‌المقدس به عنوان اینکه پایتخت مذهبی و نماد اصلی قدرت دینی مسیحیان بوده در تصرف مسلمانان بود. حدود ۲ میلیون نفر از مناطق مختلف اروپا برای بازپس‌گیری بیت‌المقدس به فرمان پاپ حرکت کردند. حوادث زیادی در بیت‌المقدس اتفاق افتاد که برخی از مورخان مسیحی آنها را به تفصیل نقل کرده‌اند. این حوادث می‌توانست خودباوری را در مسیحیت تقویت کند و آنان را به انجام اقدامات مشابه در دیگر سرزمینها فراخواند. در نتیجه پیدایش جنگ‌های صلیبی تأثیر زیادی در ایجاد انگیزه و خودباوری در مسیحیان شمال اندلس برای بازپس‌گیری این سرزمین داشت. این به عنوان یک عامل بیرونی در بازپس‌گیری اندلس بسیار مؤثر بود. در آغاز حرکت جنگ‌های صلیبی در سال ۱۰۸۵ میلادی، یا ۴۷۹ هجری، مسیحیان

توانستند شهر تولدو را که نماد حکومت گوتهای مسیحی بود، از مسلمانان بازپس گیرند. بعد از بازپس گرفتن تولدو مسیحیان در باور خود به یک پیروزی نمادین رسیدند و انگیزه آنها برای بازپس‌گیری اندلس چند برابر شد. در همان زمان در حالی که مسیحیان به سمت اتحاد پیش می‌رفتند؛ مسلمانان به سوی افتراق می‌رفتند و گرفتار تفرقه‌های شدید شدند؛ زیرا قبل از فتح شهر تولدو در سال ۴۲۲ یا ۴۳۱ هجری (بنا بر اختلاف روایات درباره چگونگی و زمان سقوط آنها) حکومت اموی ساقط شد و تنها حکومت نیمی از شبه‌جزیره در دست مسلمانان بود و نیمی دیگر را مسیحیان توانسته بودند پس بگیرند. تازه آن نیمه‌ای که در دست مسلمانان بود، بین ۳۱ حکومت تقسیم شد. این دوره به دوره «ملوک الطوائف» مشهور است. نیم دیگر که در دست مسیحیان بود در حال تشکیل حکومت واحد بود. این وضعیت برای مدتی ادامه پیدا کرد و همین امر داشت باعث سقوط کلی اندلس می‌شد که در این زمان در دو مرحله گوناگون، دو حکومت مسلمان در شمال آفریقا به نام حکومت «مرابطون» و دیگری حکومت «موحدون» تشکیل شد. حکومت مرابطون در سال ۴۸۱ و موحدون کمی بعد در سال ۵۳۷، اندلس را از سقوط زودهنگام نجات دادند. اگر غیر از این بود اندلس در قرن پنجم سقوط کرده و سقوط آن تا قرن نهم به طول نمی‌انجامید. حکومت مرابطون در حدود ۴۰ - ۳۰ سال و موحدون نیز در حدود ۸۰ - ۷۰ سال در آنجا حکمرانی کردند و اندلس را از سقوط زودهنگام نجات دادند. با سقوط موحدون، اندلس دوباره در بین ملوک الطوائف تقسیم شد. مسلمانان که فقط نواحی کوچک جنوبی را در دست داشتند، آنجاها را در بین خود تقسیم کردند. اما به دلیل ناتوانی و ضعف مسلمانان، آنان یکی پس از دیگری تسلیم مسیحیان می‌شدند تا آنکه سرانجام تنها یک

حکومت اسلامی به نام حکومت «بنی نصر» پابرجا ماند. این حکومت بر سرزمینی در شرق اندلس که ۶۰۰ کیلومتر طول و ۵۰ کیلومتر عرض داشت، فرمانروایی می‌کرد. حکومت بنی نصر شهر «غرناطه» را پایتخت قرار داد. از این رو شکوفایی فرهنگی - تمدنی این شهر مربوط به حکومت همان دوران می‌باشد. در شهر «گرانادا امروزی» یکی از آثار مهم فرهنگی، هنری تاریخ به نام کاخ «الحمراء» وجود دارد که اسپانیایی‌ها چندی پیش تلاش کردند آن را جزء عجایب هفتگانه دنیا قرار دهند؛ این کاخ مربوط به دوره حکومت بنی نصر است. حکومت بنی نصر از حدود سال ۶۲۶ تا سال ۸۹۷ در این مکان فرمانروایی می‌کرد. تا آنکه مقارن این سال‌ها یک اتفاق مهم سیاسی - اجتماعی افتاد که در بازپس‌گیری اندلس به دست مسیحیان مؤثر بود و آن ازدواج سیاسی میان پادشاه «آراگون» و ملکه «کاستیل» بود. پادشاه آراگون که «فردیناند» نام داشت با ملکه کاستیل به نام «ایزابل» ازدواج کرد. این ازدواج سیاسی باعث یکی شدن حکومت آنها شد. یعنی حکومت آراگون و کاستیل با هم متحد شدند و یک حکومت را تشکیل دادند و تقریباً کل شبه‌جزیره ایبری را به تصرف در آوردند. آنها خواستار سقوط حکومت کوچک بنی نصر نیز بودند و می‌خواستند حکومت مسلمانان را زیر سلطه خود بگیرند. لذا تقریباً همه شهرها و مناطقی که در دست حاکمان بنی نصر بود، به‌جز شهر «غرناطه» را بازپس گرفتند. شهر غرناطه، یک شهر بسیار مهم و استراتژیک است و در مناطق کوهستانی و صخره‌ای قرار دارد. «محمد دوازدهم» آخرین حکمران بنی نصر بود و شهر غرناطه که پایتخت او بود به محاصره مسیحیان متحد درآمد. مسیحیان هر شهری را که از مسلمانان پس می‌گرفتند، بلافاصله مساجد آن را به کلیسا تبدیل می‌کردند و یادبودی از اقدام خود، روی سردر کلیسا نصب

می‌کردند. این شعار که شعاری سمبلیک بود نشان‌دهنده این بود که ایزابل مانند فردیناند است و فردیناند مانند ایزابل و نشانه‌ای از اتحاد آنان بود. محمد دوازدهم بعد از مدتی محاصره مجبور شد، شهر گرانادا را به مسیحیان تسلیم کند. وقتی که او از این شهر می‌رفت؛ با چشمانی اشکبار اشعاری را که حاکی از ناتوانی آنان در نگهداری این مناطق بود، با خود زمزمه می‌کرد. این اتفاق تلخ در سال ۱۴۹۲ میلادی روی داد و در پی آن مسلمانان از همان‌جایی که وارد اندلس شده بودند مجبور شدند به شمال آفریقا بازگردند. در آن زمان فرمانی از سوی ایزابل و فردیناند صادر شد که بر اساس آن، مسلمانان حق تصمیم‌گیری بین سه گزینه را داشتند؛ یا باید اندلس را در مدت تعیین‌شده ترک می‌کردند و اموالشان را با خود می‌بردند، یا در صورت ماندن در آنجا باید مسیحیت را می‌پذیرفتند و یا اگر هیچ‌کدام را انتخاب نکنند کشته خواهند شد. یعنی باید از میان سه گزینه اخراج، مسیحی شدن و مردن یکی را انتخاب می‌کردند. بنابراین مسلمانانی که در آنجا اموال و زمین داشتند چون نمی‌توانستند آنجا را ترک کنند به ظاهر دین مسیحیت را پذیرفتند. اینجا بود که مسلمانان به سیاست «تقیه» روی آوردند؛ در صورتی که اهل سنت برخلاف شیعه این سیاست را قبول ندارند. این یکی از نکات خیلی مهم بود که اهل سنت را مجبور کرد به شیعه نزدیک شوند. چرا که مجبور به پذیرش سیاست تقیه شدند. مسلمانان، سیاست تقیه را تا سال ۱۰۱۸ هجری (۱۶۰۹ میلادی) ادامه دادند. در این سال‌ها کسی جرأت نمی‌کرد خود را مسلمان بخواند مگر آنکه مخفیانه اسلام خود را نگاه می‌داشت. حتی مسلمانان وادار می‌شدند تا در مراسم مسیحیان شرکت کنند و نان و شراب از دست کشیش می‌گرفتند و می‌خوردند و دین خود را همچنان پنهان می‌کردند و سیاست پنهان‌کاری دینی

بیش از یک قرن طول کشید در همان سال فیلیپ، پادشاه اسپانیا معاصر با عباس کبیر پادشاه صفویه بود و ارتباطات خوبی بین ایران و اسپانیا وجود داشت. او متوجه شد که مسلمانان هنوز در جامعه اسپانیا حضور دارند و به صورت پنهانی فعالیت می‌کنند. از این رو تصمیم گرفت به کلی آنان را از اندلس اخراج نماید، که البته این ظاهر قضیه بود. اسپانیا در این زمان به یک امپراطوری تبدیل شده و اولین امپراطوری استعمارگر جهان بود در همان ایام نیز امریکای لاتین را کشف کرده و در زمانی که امپراطوری بود نبردی با هلندی‌ها داشت که نتوانست به پیروزی برسد و چندین نبرد در آنجا داشتند که با شکست مواجه شد. اسپانیایی‌ها وقتی از هلندی‌ها شکست خوردند تن به یک صلح ناخواسته با آنان دادند. وقتی که این صلح را پذیرفتند، برای اینکه افکار عمومی را از این صلح بیرونی و شکست تغییر دهند، فیلیپ فرمانی مبنی بر اخراج باقیمانده مسلمانان که به آنها «موریسکوها» می‌گفتند، صادر کرد. فرمانی که به آنها مهلت می‌داد اگر در مدت تعیین شده از اسپانیا نروند، کشته خواهند شد. بنابراین مسلمانان مجبور به ترک اسپانیا شدند. همین فرمان برای یهودیان اسپانیا نیز صادر شد. حدود ۵۰۰ هزار نفر از موریسکوهایی که در اسپانیا بودند به مقصدهای مختلفی از جمله: مغرب، الجزایر، تونس و دیگر مناطق شمال افریقا مهاجرت کردند. در برخی منابع داریم که عده‌ای از آنان به ایران نیز مهاجرت کرده‌اند. حال با این اوضاع می‌توان وضعیت کنونی مسلمانان در اسپانیا را درک کرد. از آن زمان به بعد فعالیت‌های مسلمانان در اسپانیا ممنوع شد. آنگونه که در برخی دیگر از کشورها مسلمانان می‌توانستند فعالیت‌هایی از قبیل فعالیت‌های تبلیغی و دینی یا کانون‌هایی داشته باشند تا در آن تجارت و زندگی کنند، دیگر این وضعیت برای مسلمانان اسپانیا فراهم نبود و تمامی این درها تا سال‌های بعد بسته ماند.

باری هر چند آمار دقیقی از مسلمانان اسپانیا در دست نیست و آماری که دولت و مجامع اسلامی اسپانیا اعلام می‌کنند، متفاوت است، اما به نظر می‌رسد که تعداد مسلمانان اسپانیا با دیگر کشورهای اروپایی قابل مقایسه نباشد. دولت اسپانیا هیچ‌گاه آماری بیش از ۶۰۰ - ۵۰۰ هزار نفر در مورد مسلمان را نمی‌پذیرد و آنها را نوعاً مهاجر می‌داند. اما خود مسلمانان تعداد ۱ میلیون نفر را ذکر می‌کنند که می‌توان آن را با کمی بالا و پایین پذیرفت که از این تعداد حدود ۶۰۰ هزار نفر مهاجر هستند. مهاجرانی که از کشورهای الجزایر، مراکش، تونس، ایران، عراق، لبنان، پاکستان، عربستان و ... هستند. حدود ۱۰ هزار نفر از این مهاجران ایرانی هستند. اعراب بسیار پایبندتر به اسلام هستند. در برخی مناطق جنوبی نیز مردم آرام به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند. در «کردبا» و «گرانادا» اتحادیه‌هایی برای مسلمانان وجود دارد. در «مالاگا» و بسیاری از مناطق جنوبی نیز مسلمانان اسپانیایی وجود دارند. حتی در مادرید نیز تعدادی از مردم به اسلام گرایش پیدا می‌کنند. البته در جاهای دیگر مانند کاتالونیا و بارسلون خیلی مسلمانان مهاجر و بومی زندگی می‌کنند و در مناطق مرکزی نیز تعداد کمی مسلمان وجود دارد. مسلمانانی که در این مناطق زندگی می‌کنند در حال حاضر اتحادیه‌ای به نام «مجامع اسلامی اسپانیا» (خونتا اسلامیکا) دارند که رئیس این مجامع شخصی اسپانیایی به نام «دکتر منصور اسکوردورو» بود که در سال ۱۹۷۹ مسلمان شده و قبلاً در امریکا زندگی می‌کرده و به گفته خودش تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران و شخصیت «امام خمینی (ره)» دین اسلام را پذیرفته است. نسبت شیعیان به مسلمانانی که در آنجا وجود دارد بسیار نابرابر است. اگر نسبت شیعیان جهان را نسبت به کل مسلمانان یک هشتم بدانیم، در مورد اسپانیا صادق نیست. زیرا اگر حدود ۱ میلیون نفر مسلمان در اسپانیا وجود داشته باشد به جرأت می‌توان گفت کمتر از ۵۰ هزار شیعه در این کشور

وجود دارد که از این تعداد ۱۰ هزار نفر ایرانی (شیعه) هستند و تعدادی عراقی، لبنانی، پاکستانی و مناطق دیگر از شیعیان مهاجر هستند. حدود ۲ هزار نفر پاکستانی که در بارسلون زندگی می‌کنند، شیعه هستند و همان‌طور تعدادی پراکنده از لبنانی‌ها و عراقی‌ها در مادرید هستند که ۳۰۰ - ۲۰۰ نفر شیعه‌اند؛ در مجموع می‌توانیم بگوییم حدود ۵۰ هزار نفر شیعه وجود دارد؛ حدود یک بیست و پنجم جمعیت مسلمانان آنجا شیعه هستند. مسلمانانی که در اینجا هستند از نظر مذهبی و دینی وضعیت نسبتاً خوبی دارند و مراکز اسلامی آنها در حال فعالیت است، برای مثال در مادرید دو مسجد نسبتاً خوب وجود دارد. هر چند مسجد بزرگ کردبا تبدیل به کلیسا شده است. مناره این مسجد نیز که یکی از مهم‌ترین و مشهورترین مناره‌ها در معماری اسلامی است؛ می‌توان گفت که یکی از عجیب‌ترین و شگفت‌آورترین مناره‌هاست که به ناقوس کلیسا تبدیل شده است. مسجد کردبا در زمان خود یکی از بزرگترین مساجد اسلام بود. سابقه این مسجد به ۱۲۲۰ سال پیش باز می‌گردد. ستون‌های مسجد از سنگ‌های رخام سرخرنگی تشکیل شده که مربوط به همان دوره (امویان) می‌باشد. بسیاری از مردم شهر در حال حاضر نمی‌دانند که این بنای وسیع در گذشته مسجد بوده و آنرا به عنوان مسجد نمی‌شناسند. مسجد مادرید در مرکز شهر قرار دارد که مسلمانان در آنجا برای انجام مراسم مذهبی خود گردهم می‌آیند و آداب اسلامی از جمله مراسم عید قربان، عید فطر و برنامه‌های مذهبی دیگر را انجام می‌دهند. این مسجد مجموعه‌ای از چند فعالیت فرهنگی را پوشش می‌دهد. این مکان افزون بر مسجد، کتابخانه، مدرسه علمیه، مدرسه جدید (برای فرزندان مسلمانان)، چندین فروشگاه حلال در اطراف، غسل‌خانه، سردخانه دارد. در واقع این مسجد تحت حمایت‌های مالی، معنوی و مدیریتی عربستان اداره می‌شود. امام جماعت این مسجد یک مصری است که البته از سوی

عربستانی‌ها تعیین می‌شود. خود شاه عربستان و افراد رده پایین‌تر سعودی هر چند مدت یکبار از آنجا دیدن می‌کنند و حمایت‌های خود را نشان می‌دهند. مسجد دیگری در شهر مادرید وجود دارد که وابسته به سوری‌ها و مراکشی‌هاست و آنرا تحت حمایت خود دارند. در مالاگا مسجد بسیار عظیمی وجود دارد که سعودی‌ها آنجا را پشتیبانی می‌کنند. در والنسیا مسجد دیگری وجود دارد که سعودی‌ها و برخی دیگر از کشورهای عربی آن را تحت حمایت و پشتیبانی خود دارند و در آنجا فعال هستند. در «آلمریا» و «گرانادا» مساجد بسیار عظیمی وجود دارد. در بارسلون دو، سه مسجد کوچک و بزرگ وجود دارد که تقریباً مربوط به تمام مسلمانان می‌باشد و البته به طور مشخص مربوط به اهل سنت است ولی شیعیان، مسجد یا مکانی مانند حسینیه یا مرکز فرهنگی کوچک هم ندارند. در جایی در جنوب شهر مادرید و در محله‌های بسیار پایین شهر، شیعیان عراقی زیرزمینی را اجازه کردند که فضایی بسیار کوچک، نامناسب و نامور است و شهرداری به آنها اجازه داده بود در مواقع بسیار استثنایی کنار هم جمع شوند و فعالیت‌های مذهبی خود را در آنجا انجام دهند که رئیس جمعیت فرهنگی اهل بیت مادرید که فردی عراقی‌الاصول است گفت: «آنجا را هم از ما گرفته‌اند.» یعنی از آن زمان در واقع تمام شیعیان مجبورند تا مراسم مذهبی خود را در مساجد اهل سنت انجام دهند. بنده مقاله‌ای درباره تشیع در اندلس نوشته‌ام با عنوان «حمودیان و تشیع در اندلس» توصیه می‌کنم این مقاله را بخوانید. حمودیان نام حکومتی از حکومت‌های ملوک الطوائف بود و کمتر از ۵۰ سال در اندلس حکومت و یا به عقیده خودشان خلافت کردند. بنی‌حمود از اولاد «امام حسن (ع)» بودند که از طریق شمال آفریقا (مراکش امروزی) به اندلس مهاجرت کردند و تا حدودی توانستند تشیع را گسترش دهند. به جز این حکومت کوچک

و فعالیت آنان به هیچ وجه نمی‌توانیم شاخص گسترده دیگری را برای فعالیت شیعیان ذکر کنیم.

ایرانی‌ها نیز تأثیری بسیار جدی چه در دوران فتوح و چه در دوران حکومت‌ها در اسپانیا داشته‌اند. به گفته برخی کسان، طارق ابن زیاد و موسی ابن نصیر، این دو، فاتح بزرگ اندلس ایرانی هستند. ابن‌خلدون نیز در کتابش این مطلب را نقل کرده که طارق، ایرانی بوده است. بعد از اینکه سرزمین ایرانی‌ها فتح شد با مسلمانان از جمله در فتح شمال آفریقا نیز همکاری کردند که بعد به اندلس راه یافتند. اما ایرانیان کنونی اسپانیا، عموماً بعد از انقلاب اسلامی به آنجا مهاجرت کرده‌اند و برخلاف دیگر مهاجران ایرانی، سیاسی نیستند. ایرانی‌های مهاجر در اسپانیا به دنبال یک زندگی مطلوب برای خود بوده و هستند. اینان یا تاجر هستند یا در کارهای اداری و خدمات عام‌المنفعه یا در کار تحصیلات عالی نظیر، پزشکی و استادی دانشگاه یا در کار رستوران‌داری و این قبیل کارها هستند. ایرانی‌ها را می‌توان در چهار محور در اسپانیا از نظر مشاغل تقسیم کرد: استادان دانشگاه، پزشکان، دانشجویان و کسانی که در حال گذراندن تحصیلات عالی‌اند. کسانی که در کار تجارتند و بالاخره کسانی که در کارهای اداری مثلاً در فرودگاه، بیمارستان و اداره پلیس یا در کارهای عام‌المنفعه مانند کارگری، بنایی و رستوران‌داری به سبک ایرانی و غیرایرانی (حدود ۳۰۰-۲۰۰ نفر) هستند. بنابراین ایرانی‌ها در اسپانیا به عنوان مردمانی مؤثر، فهیم و بافرهنگ شناخته می‌شوند. اگر در اسپانیا از ایرانی‌ها پرسید، آنها جز به نیکی از ایرانی‌ها سخن نمی‌گویند، چون ایرانی‌ها برای این کشور مشکلی درست نکرده‌اند و به خدمات عام‌المنفعه شهرت دارند. پزشکان ایرانی نیز در آنجا در کارهایی از قبیل چشم‌پزشکی، عمل‌های جراحی، جراحی‌های زیبایی و... بسیار شهرت دارند. مسلمانان دیگر کشورها از قبیل پاکستانی‌ها، الجزایری‌ها، مراکشی‌ها و ... نیز هستند که ایرانی‌ها از آنها بسیار خوشنام‌تر می‌باشند.

اگر با دید تبلیغ جلو برویم، مردم این زمان اسپانیا بسیار باهوش هستند و ضمناً آزادی مطبوعات، رسانه‌ها و وسایل اطلاع‌رسانی جمعی بسیار زیاد است و مردم خیلی سریع در جریان موضوعات مختلف قرار می‌گیرند. اگر شما وجه تبلیغی به خود بگیرید، بلافاصله با عکس‌العمل روبرو می‌شوید. در نتیجه عمل ما، بزرگترین وسیله تبلیغی ما است. اگر در اسپانیا وجه خوبی از خود نشان دهیم این موضوع باعث جذب افراد می‌شود. اما اگر بخواهیم تبلیغ کنیم و هیئت‌های مبلغ اعزام کنیم و ابزارها و وسایلی برای روش‌های مختلف تبلیغات در نظر بگیریم بلافاصله با عکس‌العمل جامعه چه در سطح دولت و چه در سطح ملت، روبرو خواهیم شد. باید توانست در فضای علمی قرار گرفت و حرف خود را منطقی و با استدلال‌های کافی بیان کرد و در عمل هم نشان داد می‌توانید مردم را به خود جذب کنید. اما اگر میان حرف و عمل شما تفاوتی وجود داشته باشد، که این در همه جای دنیا ساری و جاری است، مردم خواهند گفت اگر این کار خوب است چرا شما خود عمل نمی‌کنید و اگر بد است چرا ما را به انجام آن دعوت می‌کنید. در نتیجه اگر تفاوت بین عمل و گفتار را مشاهده کنند بلافاصله کناره می‌گیرند و اگر هیئت‌های تبلیغی، عقاید خود را تبلیغ کنند، بلافاصله در برابر آن موضع خواهند گرفت. بنابراین باید روش‌های تبلیغ سنتی را کنار گذاشت و به روش‌های نو و تازه روی آورد که آن هم باید در قالب عمل باشد. اگر یک چهره خوب از اسلام، تشیع و ایران، که از همه اینها سوابق و نمونه‌های خوب داریم ارائه کنیم، آن وقت می‌توانیم کار خود را در آنجا تبلیغ کرده باشیم و برای خود طرفدار پیدا کنیم.